

روایت جدال کاشانی با مصدق



گفتگوی شمس افرازی زاده با ناصر زرافشان

جناب دکتر زرافشان شما از علاقه‌مندان به دکتر محمد مصدق بوده و هستید و در حوزه ملی شدن نفت و کودتای 28 مرداد 1332 مطالعات گسترده‌ای داشته‌اید به طوری که این علاقه و کشش درونی شما را بر آن داشته که یکی از معتبرترین آثار در این حوزه یعنی کتاب «کودتا» تألیف یرواند آبراهامیان را به فارسی ترجمه کنید، برای شروع بحث مختصری در این باره بفرمایید؟

این جنبش نه تنها از منظر داخلی و در تاریخ معاصر ایران بلکه در سطح منطقه‌ای و برای برخی از کشورهای آسیایی و افریقائی دیگر در مبارزه آنان در بدست گرفتن کنترل منابع و ثروت‌های طبیعی خویش یک سرمشق، و کودتای 28 مرداد و رژیم کودتا که متعاقب آن برای سرکوب و از میان بردن دستاوردهای این جنبش در ایران روی کار آورده شد، در تاریخ جنبش‌های رهایی بخش ملی دوران پس از جنگ یکی از نقاط عطف است. روشن کردن اهمیت و جایگاه ملی و بین‌المللی این جنبش از اینرو ضرورت بیشتری می‌یابد که برخی از نیروها و عواملی که در آن کودتای ضد ملی و ضد مردمی شرکت داشتند و علیه مردم خود دست در دست بیگانه گذارند. پس از کودتا نیز سال‌ها جنبش مردم و کودتای بیگانه را از اساس انکار و وقیّه‌انگاری آن را «قیام ملی مردم برای بازگرداندن پادشاه خود» می‌خواندند و در سال‌های اخیر هم که به تدریج اسناد و مدارک روشن و انکارناپذیر بیشتری راجع به جریات آن کودتا از سوی خود تصمیم‌گیرندگان، طراحان، و مجریان آن، مانند اظهارات رئیس جمهوری وقت آمریکا و صدراعظم بریتانیا و اسناد وزارت خارجه آمریکا و انگلیس و مکاتبات روزمره مسوولان وزارت خارجه این دو کشور، یا گزارش‌های عوامل اطلاعاتی سیا و ام، آی، سیکس از قبیل «کرمیت روزولت»، مجری آمریکایی کودتا، دونالد ویلبر تهیه‌کننده طرح عملیات آژاکس و نویسنده سند ویلبر، کریستوفر مونتاگ و وودهاوس، روبین زاهنر، سم فال و دیگران- افشاء و منتشر شده است، چون دیگر جایی برای تکرار ادعاهای بچه‌گانه و عوام‌فریبانه گذشته‌شان باقی نمانده، به تنها راه چاره باقی مانده خود، یعنی احتراز

و جلو گیری از مطرح شدن مسئله و تلاش برای به فراموشی سپردن آن متوسل شده اند.

اطهار نظر های متعدد و بعضاً متناقضی از این رویداد تاریخی روایت شده، آن چیزی که مطالعات و مشاهدات شما در این خصوص به ما می دهد چیست؟

بعضی ها بدون اطلاعات تاریخی در این خصوص داستان سازی می کنند و آنطور که دوست دارند این اتفاق مهم تاریخی را روایت می کنند ولی روایت هایی که هیچ حقیقتی را با خود ندارد برای مثال یکی دو ماه پیش یکی از پادوهای مطبوعاتی ساواک در رژیم گذشته که اکنون در خارج کشور به مقام تحلیلگر مسائل ایران ارتقاء یافته در تلویزیون بی بی سی در جریان گفتگوی پیرامون مسائل ایران با خاتمی که گویا در کانادا استاد تاریخ است گفتگویی داشته اند که هنگامی که آن خانم اشاره ای به خاطره منفی کودتای 28 مرداد در ذهن سیاسی و جمعی مردم ایران و تأثیر آن در نگرش مردم نسبت به غرب کرد، وارث روزنامه کیهان دوران کودتا، سراسیمه فریاد کشید، ای وای! باز هم رفتید سراغ صحرای کربلا!! باز هم گذشته ها و کودتا! و در تمامی طول این گفتگو هم آشکارا تلاش می کرد به نوعی از مطرح شدن مهم و این موضوع فرار کند.

اما به این «تحلیلگر» مسائل ایران و همفکران او باید یادآوری کرد که جنبش ملی کردن نفت و کودتای 28 مرداد و رژیم برآمده از آن کودتا جزء لاینفک تاریخ معاصر ایران است و عواقب آن کودتا و تحولات بعدی از جمله اوضاع فعلی ایران هم نتیجه و دنباله طبیعی همان رویدادهاست و از اینرو هنوز بسیار پژوهش های انجام نشده پیرامون زوایای گوناگون و عواقب آن و درس هایی که از آن جنبش و آن شکست می توان گرفت وجود دارد که باید در آینده انجام شود.

وقتی به سیر تکوینی تاریخ معاصر ایران نگاه می کنیم می بینیم که جنبش ملی شدن نفت، ادامه منطقی جنبش مشروطیت ایران است که علاوه بر تأثیرات داخلی در بعد خارجی و بین المللی نیز منشاء اثر بوده از اهمیت فراملی و فرامرزی این جنبش گفتید. ممکن است در این خصوص بیشتر توضیح دهید؟

در عرضه روابط و تأثیرات خارجی، مسائل و دغدغه های کشورهای خاورمیانه و تا حدودی سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، مشابه و از اینرو تأثیرگذاری آنها بر یکدیگر هم درخور توجه است. در این زمینه از بسیاری جهات باید «خاورمیانه» را بر روی هم یک کل واحد در نظر گرفت، زیرا ویژگی هایی که نظر کشورهای دیگر و به ویژه

قدرت‌های امپریالیستی را به این منطقه جلب می‌کند، یعنی موقعیت ژئوپولیتیک و استراتژیک منطقه و در رقابتهای بعدی نفت بین اغلب کشورهای این منطقه مشترک بوده و هست و به همین دلیل مسائل و دغدغه‌های آنها هم مشترک است. برای اینکه چهارچوب واقعی و طبیعی مشکلات و دغدغه‌های این کشورها در روابط خارجی‌شان روشن‌تر شود، باید پیرامون برخی جنبه‌های عمومی‌تر موضوع توضیح مختصری بدهم، لذا باید خاطر نشان کنم که:

با رشد نظام سرمایه‌داری، و بویژه در عصر امپریالیسم، بدلیل انباشت هر روز بیشتر سرمایه و گسترش ابعاد تولید در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، نیاز این کشورها به مواد خام هر روز بیشتر و بازارهای جدید هر روز گسترده‌تر، بدلیل اشباع، بازار ملی آنها، دائم افزایش می‌یافت و این هر دو یعنی هم منابع تازه مواد خام و هم بازارهای جدید در کشورهای دیگر یافت می‌شد. این موجب شد توجه و طبع قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری به بیرون از قلمرو ملی خود هر روز بیشتر شود. به این ترتیب تعرض به سرزمین‌های دیگر برای دستیابی به منابع و بازارهای آنها برای این نظامها در اولویت قرار گرفت. این پدیده مرحله خاصی از رشد این نظام است که به استعمار منجر شد. اما خاورمیانه منطقه‌ای که از دیرباز بدلیل قرارگرفتن در محل تلاقی سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا اهمیت استراتژیک ویژه داشته و مورد توجه و تعرض قدرت‌هایی قرار داشته است که به بیرون از قلمرو ملی خود چشم داشته‌اند، حتی از نام این منطقه، یعنی «خاورمیانه»، هم پیدا است بوسیله خود مردم این منطقه ابداع و به آن اطلاق نشده است. تأمل در معنای «خاورمیانه» نشان می‌دهد این نام بوسیله کسانی الاغ شده و بکار رفته است که نه از درون خود منطقه، بلکه از بیرون و با یک نگاه جهانی به آن نگاه می‌کرده‌اند، زیرا موقعیت این منطقه و چگونگی استقرار آن را نسبت به سایر مناطق، از دید یک ناظر بیرون از خود منطقه توصیف می‌کند.

اما پس از کشف نفت و اهمیت هر روز بیشتر و نقش هر روز مهم‌تر آن در صنعت و اقتصاد جهان، جایگاه این منطقه هم، بعنوان انبار نفت جهان، در معادلات جهانی به مراتب بیشتر از گذشته شد. برای روشن شدن اهمیت خاورمیانه از لحاظ نفتی کافی است توجه کنیم که ایالات متحده، با همه نقش و اهمیتی که در اقتصاد جهان دارد صاحب 2 تا 3 درصد ذخائر شناخته شده نفت و گاز جهان است. اروپا با همه وزن و اهمیت خود در اقتصاد جهان چیزی کمتر از 2 درصد منابع شناخته شده نفت جهان را دارد. در این میان خاورمیانه یکبارہ صاحب 67 درصد ذخائر شناخته شده نفت و گاز جهان است و این رقمی است که طمع و توجه همه را در برمی‌انگیزد. به همین سبب طی صد سال گذشته نفت و

مسائل مربوط به آن عمده ترین عامل در تعیین سرنوشت این منطقه بوده است و همواره بعنوان یکی از داغ ترین مناطق جهان مورد توجه و تجاوز قدرتهای بزرگ قرار داشته است.

چه موضوعی باعث میشود که در خاور میانه، ایران به عنوان پیشتاز این تحول، پرچم مبارزه با استعمار را بردارد؟
با نگاه عمیق به اهمیت انرژی و پیدایش چنین زمینه ای به عنوان بخشی از این پیکره کلی، اهمیت اولین جنبش مردمی در خاورمیانه برای ملی کردن نفت و بدست گرفتن کنترل و اختیار این ثروت ملی، روشن تر درک میشود.

یرواند آبراهامیان در این ارتباط می نویسد: «... کنترل بر تولید نفت سرانجام در اوایل دهه 1970 (1350 شمسی) از شرکتهای غربی به دولت های محلی منتقل شد، اما چنین شکستی برای غربی ها در اوایل دهه 1950 (1330 شمسی) غیر قابل قبول تلقی می شد.» باید اضافه کرد که این انتقال کنترل بر تولید نفت از شرکتهای غربی به دولت های محلی هم خودبه خود، بدست نیامد و نتیجه اوج گیری مبارزاتی بود که جنبش های آزادی بخش ملی آسیا و آفریقا در دوره پس از جنگ دوم جهانی برای کسب استقلال سیاسی و بدست گرفتن اختیار ثروت های ملی خود به انجام رساندند. جنبش ملی کردن نفت در ایران، به نوعی سرآغاز این موج از مبارزات کشورهای آسیایی و آفریقایی برای بدست گرفتن اختیار منابع ملی شان بود.

در واقع، برای آگاهی از تأثیر فراملی جنبش ملی کردن نفت ایران، می توان به کتاب «فلسفه انقلاب مصر» نوشته جمال عبدالناصر مراجعه کرد، که درباره جنبش ملی کردن کانال سوئز در سال 1956 و تأثیر مصدق و جنبش ملی کردن نفت ایران بر تحولات مصر و آن جنبش توضیح می دهد که چطور در مصر با تأثیر پذیری از ملی شدن نفت توسط مصدق می توان الگویی برای سایر کشورها داد.

با وجود این جایگاه و اهمیت جنبش ملی کردن نفت چرا هنوز برخی در ایران، سعی در تحریف، انکار و یا آنطور که گفتید بایگانی کردن و فرار از مطرح شدن این رویداد و جایگاه آن در مبارزات ملی مردم ایران دارند؟

این خیلی طبیعی است؛ زیرا آنچه روی داده، ضد منافع برخی و در جهت تأمین منافع و مصالح مردم بوده است. بنابراین طبیعی است که خوشایند آنان نباشد و چون نمیخواهند واقعیت های خارجی رویداد را آنگونه که اتفاق افتاده بیان کنند، به تحریف، حذف و ... به جای بیان واقعیت آن می پردازند.

جناب زرافشان اگر بخواهید یک تقسیم بندی از جامعه و یا هرم قدرت در مقابل ملی شدن نفت و یا در مخالفت دکتر مصدق ارائه دهید به چه شکل این نیروها را تقسیم بندی می‌کنید؟

نیروهایی که در مقطع کودتا مقابل جنبش مردم ایستادند و در خدمت بیگانه و منافع آن حرکت کردند، عمدتاً دو دسته بودند، که رفتار آنان دلایل متفاوتی داشت. گروه اول هزار فامیل، سلطنت‌طلبان و برخی عوامل بیگانه، مانند شبکه غیررسمی انگلیسی‌ها در ستاد ارتش و درون نیروهای مسلح، سیدضیاء طباطبائی و حزب او، رشیدیان‌ها، برادران بوسکو و امثال آنها بودند، که آگاهانه و بدلیل جایگاه طبقاتی و منافع‌شان با جنبش سرستیز داشتند و نیروی اصلی کودتا را تشکیل می‌دادند و گروه دوم را که نیروی میدانی گروه اول را تشکیل می‌دادند، چماقداران، ارازل اوباش، میدانی‌ها، دارودسته‌های زورخانه‌ها که با پرداخت پول ناچیزی آنها را اجیر کرده بودند و مشتی از ناآگاه‌ترین مردم روزگار خود را تشکیل می‌دادند، که آنها را از طریق هیات‌های مذهبی و پاتوق‌های دسته‌های سینه‌زنی و عزاداری و سوءاستفاده از این هیات و دسته‌جات مذهبی و با تحریک تعصبات و استفاده از اطاعت کورکورانه آنان از برخی روحانیت مرتجع و نزدیک به دربار که بسیج شده بودند، که سلسله جنبان این گروه دوم آیت‌الله‌کاشانی بود. در چند دهه اخیر که بتدریج اسناد و مدارک بسیاری درباره ماهیت و نقش کاشانی و روابط او با آمریکائی‌ها و عوامل کودتا افشاء و منتشر شده است، این گروه کمتر ادعاهای گذشته خود را تکرار می‌کنند؛ اما سلطنت‌طلبان بویژه در دهه اخیر در خارج از کشور با استفاده از امکانات رسانه‌ای و شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای که در اختیار دارند و نیز استفاده از فضای داخلی، نارضایتی عمومی مردم از سرکوب و فشارهای اقتصادی و سیاسی، تبلیغات خود را شدت بخشیده‌اند و در این رسانه‌ها دائماً سرگرم واپس‌نگری و نشخوار گذشته‌اند. اما در این واپس‌نگری‌ها بیطرفانه اوضاع جامعه را در دوران حاکمیت رژیم پیشین روایت نمی‌کنند، بلکه بجای این کار، فیلم‌ها، نوشته‌ها، تصاویر و تبلیغاتی را باز پخش می‌کنند، که ماشین تبلیغاتی خود آن رژیم در زمان حاکمیت‌اش، راجع به خود تولید و پخش می‌کرد. به قول یکی از صاحب نظران که به ظرافت این موضوع را تحلیل می‌کرد و می‌گفت، درست مثل این است که، پنجاه سال دیگر، کسی بخواهد از روی آنچه دستگاه‌های تبلیغاتی نظام فعلی درباره این نظام می‌سازد و می‌گویند به بررسی و شناخت آن بپردازد.

حقیقت این تحول عظیم را چطور باید در یافت و خیر و صلاح ملت را چگونه در اتفاق روایت می‌کنید؟

واقعیت خیلی ساده ای که امروز جزئیات آن هم مثل روز روشن شده، این است که آمریکا و انگلیس در مرداد 32 در ایران کودتا کرده و نخست‌وزیری را که به شکل دموکراتیک انتخاب شده بود سرنگون ساخته‌اند. چون این واقعیت امروز دیگر به هیچ شکلی قابل انکار نیست، تنها راهی که برای سلطنت‌طلبان باقی مانده، این است که از طرح این موضوع طفره بروند.

حتی اگر امروز نظر سلطنت‌طلبان این باشد که برای حفظ و اداره کشور نظام پادشاهی مناسب‌ترین نظام است، کسی می‌تواند این موضوع را حتی به عنوان یک «نظر» مطرح کند و به بحث گذارد که نشان دهد انگیزه او اعتقاد صادقانه‌اش به این «نظر» است، و برای این که صداقت لازم برای طرح و بحث این نظر سیاسی خود را داشته باشد، ابتدا باید در بیان واقعیات گذشته صداقت خود را نشان دهد. سال‌های سال پس از آنکه آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها خود در مورد کودتایشان در ایران، چگونگی طراحی عملیات آن، عوامل داخلی که از آنها برای اجرای این طرح استفاده کرده‌اند، پول‌هایی که به ایران فرستاده‌اند و نام و مشخصات دریافت‌کنندگان این پول‌ها گفته و نوشته‌اند و اسناد آنها هم بعضاً منتشر شده است، هنوز سلطنت‌طلبان ایرانی آنها را انکار می‌کنند. واقعیت‌ها آنچه هستند با بستن چشم و گوش خود به‌روی آنها که نمی‌توانیم آنها را از میان ببریم. بویژه گذشته، «گذشته است» و با انکار آن نمی‌توان آن را تغییر داد. کافی است بعنوان چند نمونه به منابعی مانند *from yalta to Vietnam* نوشته David Horowitz (از یالتا تا ویتنام، سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد، نوشته دیوید هورو و تیس) یا *Mohammad mosaddegh and the 1953 coup in iran* نوشته Mark Gasiorowski and Malcom Byren (محمد مصدق کودتای 1953 در ایران نوشته مارک گازیو روسکی و مالکوم بایرن)، یا کتاب «همه مردان شاه» نوشته استیفن کینزو (که به فارسی هم ترجمه منتشر شده است) مراجعه کنید تا متوجه شوید، این اتفاق نامبارک تاریخی، با این همه اسناد رسمی و معتبر، دیگر جای هیچ گونه شک و شبهه‌ای در خصوص دخالت خارجی و همراهی عوامل و مزدوران داخلی باقی نخواهد گذاشت.

طبق اسناد آیت‌الله کاشانی ابتدا با جنبش همراه بود، چه شد که او راه خود را از راه مصدق جدا کرد و سرانجام به دشمنی به او رسید؟

این درست است. او ابتدا با جنبش همراهی و از آن حمایت کرد، زیرا می‌خواست از نیروی مردمی آن برای تحقق خواسته‌های خود بهره‌گیرد، اما هدف او با هدف جنبش یکی نبود. هدف جنبش ملی‌کردن نفت، همان‌گونه که از نام آن پیدا است، برقرارکردن تسلط و کنترل ملی بر

صنعت نفت کشور بود. اما دغدغه کاشانی، ناسیونالیسم ایرانی و منافع ملی نبود. او که فردی قدرت‌طلب بود می‌خواست « رهبر جهان اسلام» شود. در ملاقاتی که او در تاریخ هشتم نوامبر 1952 (17 آبان 1331) با لوی هندرسون سفیر آمریکا در تهران داشته و طی آن از سفیرخواهان کمک آمریکا برای مبارزه علیه کمونیسم می‌شود، به هندرسون می‌گوید « من یک شخص عادی نیستم، من رهبر جهان اسلام هستم». به این ترتیب او در خدمت جنبش و هدف‌ها نبود، بلکه می‌خواست جنبش را در خدمت خود بگیرد. اما در برابر یک حریف کارکشته سیاسی قرار داشت که مجال چنین فرصت‌طلبی‌هایی را به او نمی‌داد. دلیل اقدامات اولیه کاشانی در حمایت از جنبش و جدایی و دشمنی بعدی او همین است. بموجب اسنادی که اخیراً آمریکا برخی از آنها را از وضعیت طبقه‌بندی فوق سری خارج ساخته، کاشانی با مقامات آمریکایی دیدارهای متعددی داشته و وعده‌های همکاری را به آنها می‌دهد و نهایتاً به وعده‌اش در قبال آمریکایی‌ها نیز عمل می‌کند .